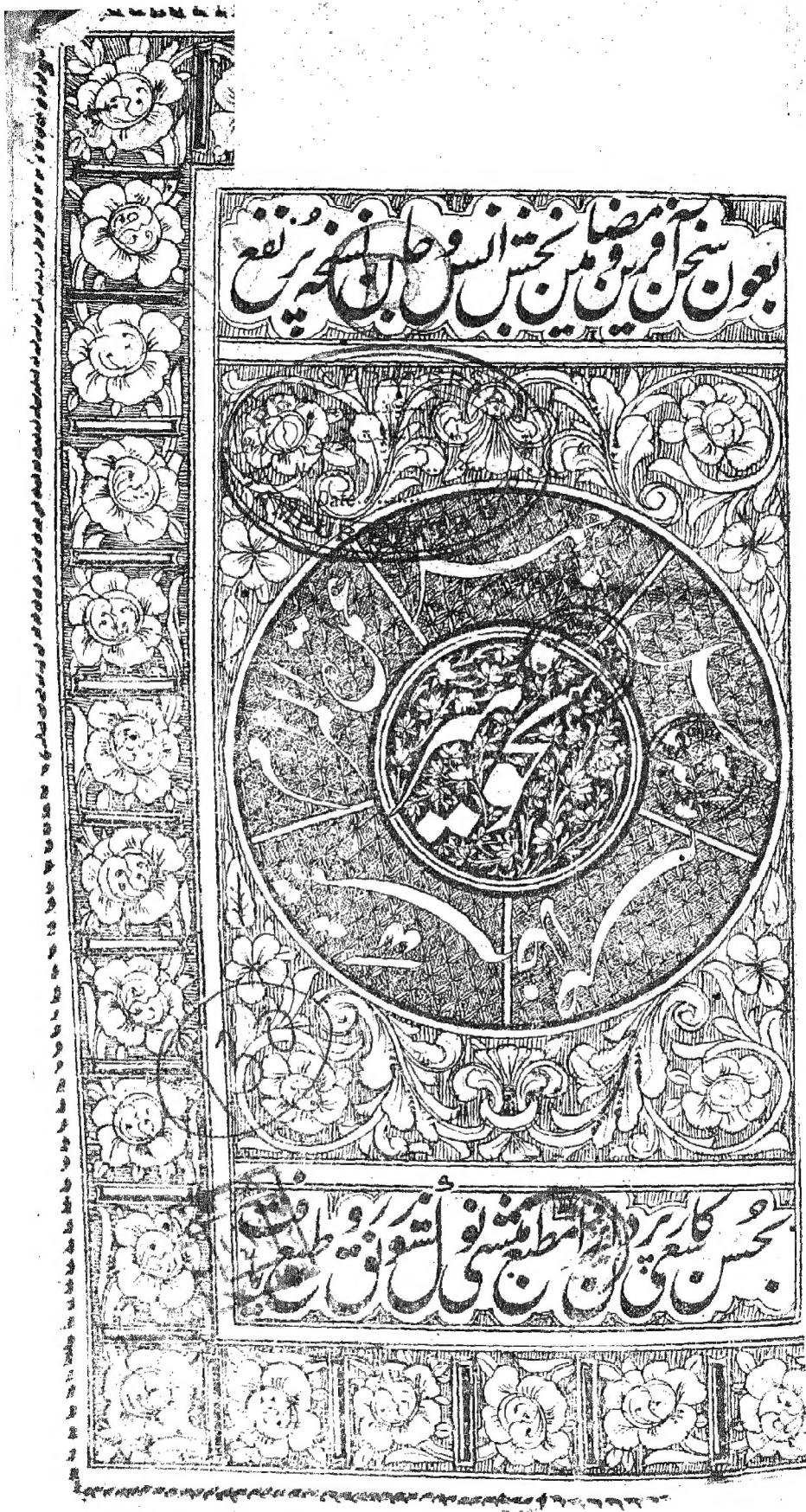


بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين



الشيخ كرم الله وجهه

وہابیوں کی طرف سے لکھی گئی ہے۔

الحاج محمد باقر

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مكتوباً في كتابه المبين

وہی ہے جو کہ ہم نے پہلے ہی میں دیکھا ہے۔

[Handwritten signature]

18277

M.A. LIBRARY, A.M.U.

PE14722

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد سید رب العالمین و العاقبة للمتین و الصلوٰۃ و السلام علی خیر خلقہ
جمعین آمین بعد ان ارشدک اللہ تعالیٰ کی این مختصریت مضبوط و عب

بی بدی را بعد از حفظ مفردات لغت و معرفت اشتقاق و ضبط مهمات
 الفبا و ...
 سانی بحقیقت ترکیب عربی را نه نماید و بزودی در معرفت اعراب و بنا و نحو

و اما در دهر بوسیقت الله تعالی و عونه فصل بدائمه لفظ
بر سخن عرب بر دو قسمت مفرد و مرکب مفرد لفظی باشد شما که دلائل کند

شکلازد و کلیه نباشته حاصل شده باشد و مرکب سرد و گونه است مفید و خوش
 تر است و حرق چون بل چنانکه در تصرف معلوم شده است اما مرکب ^{ای هم حرق ۱۲} ^{مفید}

وایستاد و در میان او ایستاد
و ایستاد و در میان او ایستاد

[illegible]

این دو قسم را میثبات گویند چنانچه معرفه بندها چون یا رجل ^{ششم}
 یا الف و لام چون الرجل ^{هفتم} معنی است به یکی ازینها چون علامه و غلام زید و
 و غلام زید و غلام الفی عنیدی و غلام الرجل فکرة آنست که موضوع باشد
 برای چیزی غیر صریح چون رجل و فرشت بر آنکه اسم بر دو مصنف است مذکر
 و مؤنث مذکر آنست که در علامت تانیث باشد چون رجل و مؤنث
 که در علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهارست تا
 چون ظلمة و الف مقصوره چون رجل و الف ممدوده چون حمراء و نامی مقدر
 چون ارض که در اصل گرفته بوده است بلیل گرفته زیرا که تصغیر امارا
 باصل خود برد و این را مؤنث سماعی گویند و بدانکه مؤنث بر دو قسم است
 حقیقی و لفظی حقیقی آنست که بازاری او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که باز
 رجل است و ناطقه که بازاری او جمل است و لفظی آنست که بازاری او حیوانی مذکر
 نباشد چون ظلمة و فوهه بدانکه اسم بر دو مصنف است واحد و مثنی و مجموع
 واحد آنست که دلالت کند بر یکی چون رجل مؤنثی آنست که دلالت کند بر دو
 سبب الف الف مایه قبل مفتوح و کوئی کسوره یا آخرش میوزد

این دو قسم را میثبات گویند چنانچه معرفه بندها چون یا رجل ^{ششم}
 یا الف و لام چون الرجل ^{هفتم} معنی است به یکی ازینها چون علامه و غلام زید و
 و غلام زید و غلام الفی عنیدی و غلام الرجل فکرة آنست که موضوع باشد
 برای چیزی غیر صریح چون رجل و فرشت بر آنکه اسم بر دو مصنف است مذکر
 و مؤنث مذکر آنست که در علامت تانیث باشد چون رجل و مؤنث
 که در علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهارست تا
 چون ظلمة و الف مقصوره چون رجل و الف ممدوده چون حمراء و نامی مقدر
 چون ارض که در اصل گرفته بوده است بلیل گرفته زیرا که تصغیر امارا
 باصل خود برد و این را مؤنث سماعی گویند و بدانکه مؤنث بر دو قسم است
 حقیقی و لفظی حقیقی آنست که بازاری او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که باز
 رجل است و ناطقه که بازاری او جمل است و لفظی آنست که بازاری او حیوانی مذکر
 نباشد چون ظلمة و فوهه بدانکه اسم بر دو مصنف است واحد و مثنی و مجموع
 واحد آنست که دلالت کند بر یکی چون رجل مؤنثی آنست که دلالت کند بر دو
 سبب الف الف مایه قبل مفتوح و کوئی کسوره یا آخرش میوزد

این دو قسم را میثبات گویند چنانچه معرفه بندها چون یا رجل ^{ششم}
 یا الف و لام چون الرجل ^{هفتم} معنی است به یکی ازینها چون علامه و غلام زید و
 و غلام زید و غلام الفی عنیدی و غلام الرجل فکرة آنست که موضوع باشد
 برای چیزی غیر صریح چون رجل و فرشت بر آنکه اسم بر دو مصنف است مذکر
 و مؤنث مذکر آنست که در علامت تانیث باشد چون رجل و مؤنث
 که در علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهارست تا
 چون ظلمة و الف مقصوره چون رجل و الف ممدوده چون حمراء و نامی مقدر
 چون ارض که در اصل گرفته بوده است بلیل گرفته زیرا که تصغیر امارا
 باصل خود برد و این را مؤنث سماعی گویند و بدانکه مؤنث بر دو قسم است
 حقیقی و لفظی حقیقی آنست که بازاری او حیوانی مذکر باشد چون امرأة که باز
 رجل است و ناطقه که بازاری او جمل است و لفظی آنست که بازاری او حیوانی مذکر
 نباشد چون ظلمة و فوهه بدانکه اسم بر دو مصنف است واحد و مثنی و مجموع
 واحد آنست که دلالت کند بر یکی چون رجل مؤنثی آنست که دلالت کند بر دو
 سبب الف الف مایه قبل مفتوح و کوئی کسوره یا آخرش میوزد

[illegible]

هفتم اثنتان و اثنان رفع شان باشد و نصب و جر
 بیای میسبل مفتوح چون جابر رجلا و کلاهما و اثنان و ایت رجلی و
 کلاهما و اثنین و مررت بر یکلین و کلاهما و اثنین و هم جمع مذکر سالم
 چون سیکون یا زدهم اول و دوازدهم عشرون تا تسعون رفع شان بود
 قبل مضموم باشد و نصب و جر بیای قبل کسور چون جابر سیکون و اولو
 مال و عشرون رجلا و ایت سیکین و اولی مال و عشربین رجلا و مررت
 سیکین و اولی مال و عشربین رجلا و هم اسم مقصور و آن
 است که در آخرش الف مقصوده باشد چون موسی چهاردهم غیر جمع
 مذکر سالم مضان سایی میسبل چون غلامی رفع شان بتقدیر ضمه باشد و نصب
 بتقدیر یاء و جر بتقدیر کسره و در لفظ همیشه کسان باشد چون جابر موسی
 و غلامی و ایت موسی و غلامی و مررت موسی و غلامی یا زدهم و هم اسم
 متعده و آن است که در آخرش یاء قبل کسور باشد چون قاضی شارب
 و ایت القاضی و مررت بالقاضی شارب و هم جمع مذکر سالم مضان
 بیای میسبل چون موسی و مررت بتقدیر و او باشد و نصب و جر شارب بیای میسبل

[illegible]

[illegible]

برادر علی بیگی آن زن کو کزد که دل در تو ای و لا حول و لا قوة الا بالله و در دم و در ضل و محکومیده مستعدم انداخته ۱۲

اگرستی نجیب الاذی باب دوم در عمل افعال با انکه فعل غیر معلوم
 نیست افعال در عمل بر دو گونه است قسم اول معروف با انکه فعل معلوم
 خواهد لازم باشد خواه متعدی فاعل را بیفتد چون فاعل زید و ضرب زید و ضرب
 اسم را نصب کند اول مفعول مطلق را چون فاعل زید و ضرب زید و ضرب
 و دوم مفعول فیه چون ضمت یوم و ضمت یوم و ضمت یوم و ضمت یوم
 چون جازا و جازا ای مع الجبات چهارم مفعول را چون ضمت
 اگر مایه و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید
 و نسبت فعل فاعل را به نامی باشد چون طاعت زید و طاعت زید و طاعت زید
 نصب کند چون ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید
 فاعل سمیت که پیش از وی فعلی باشد مسند بدان قسم بطریق قیام فعل با
 اسم چون زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید
 و آن مصدری آن فعل باشد چون ضمت یوم و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید
 قیام مفعول فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود و از طرف گویند
 و طرف بر دو گونه است طرف زمان چون یوم و ضمت یوم و ضمت یوم و ضمت یوم
 مکان چون جازا و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید و ضرب زید

بعد از او یعنی مع چون و انجبات در جاز الیه و انجبات ای مع انجبات مفعول
 اسمیت که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر آمد دقت اگر
 زید و حال اسمیت نکره که دلالت کند بر بهیت فاعل چون را که با در جاز
 زید را که با بر بهیت مفعول چون مشدود و در ضربت زید آمده و آیا بهیت
 هر دو چون را که بین در لغت زید را که بین و فاعل و مفعول را و الحال گویند
 و آن غالباً معرفه باشد و اگر نکره باشد حال را مقدم دارند چون حالی
 را که با حُل و حال جمله نیز باشد چنانچه رأیت لا امیر و هم را که و غیر این
 که رفع اشهاد کند از بعد و چون عذی احد عشر در تمام از وزن چون عذی
 رطل زینب یا ابریل چون عذی فقیران بر یا از مساحت چون با فی السما
 قد زکوة سبحان و مفعول به اسمیت که فعل فاعل بر و واقع شود چون ضرب
 زید عمر ابداً که این همه منصوبات بعد از تمامی جمله باشند و جمله فاعل
 تمام شود و بدین سبب گویند که المنصوب فضله فصل بدانکه فاعل بر
 شملت نظر چون ضرب زید و مضمر بار چون ضربت و مضمر مستتر یعنی پوشیده
 چون زید ضربت که فاعل ضربت هموست در ضربت مستتر بدانکه چون فاعل
 مونث حقیقی باشد یا ضمیر مونث علامت تانیث و فصل لازم باشد چون

قامت سنده و سنده قامت ای هی و در مظهر موقت غیر حقیقی و در مظهر جمع
دو وجه رو باشد چون طلعت الشمس و قال الرجال و قالت الرجال
قسم دوم مجهول بدانکه فعل مجهول بجای فاعل مفعول بیارم کند و بانی را
چون ضرب زید لوم جمعه امام الامیر ضرب باشد یا بی دارة و یا سواد و خسته و فعل مجهول
افعل الم ایسم فاعله کویت و مفعولش امفعول الم ایسم فاعله گویند
بدانکه فعل متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید
عمر دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش چون ابی
در معنی اباش چون اعطیت زیداً و زیداً و ابی و ابی اعطیت زیداً و ابی
سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش و این در فضا
فلو کنت چون عقلت و کنت و حبست و خلعت و عجت و راکت و وجدت
چون عقلت زیداً فاضلاً و کنت زیداً عالماً چهارم متعدی بسببه مفعول چون
اعلم داری و انبأ و اجبر و خبر و نبأ و حدث چون اعلم الله زیداً عمر فاضلاً بدانکه
این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب عقلت و مفعول سوم در باب
اعلمت و مفعول که مفعول معه یا بجای فاعل تواند نهاد و دیگر یا را باشد
و در باب اعطیت مفعول اول بمفعول الم ایسم فاعله لائق تر باشد و مفعول

فعل متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید
عمر دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش چون ابی
در معنی اباش چون اعطیت زیداً و زیداً و ابی و ابی اعطیت زیداً و ابی
سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش و این در فضا
فلو کنت چون عقلت و کنت و حبست و خلعت و عجت و راکت و وجدت
چون عقلت زیداً فاضلاً و کنت زیداً عالماً چهارم متعدی بسببه مفعول چون
اعلم داری و انبأ و اجبر و خبر و نبأ و حدث چون اعلم الله زیداً عمر فاضلاً بدانکه
این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب عقلت و مفعول سوم در باب
اعلمت و مفعول که مفعول معه یا بجای فاعل تواند نهاد و دیگر یا را باشد
و در باب اعطیت مفعول اول بمفعول الم ایسم فاعله لائق تر باشد و مفعول

فعل متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید
عمر دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش چون ابی
در معنی اباش چون اعطیت زیداً و زیداً و ابی و ابی اعطیت زیداً و ابی
سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش و این در فضا
فلو کنت چون عقلت و کنت و حبست و خلعت و عجت و راکت و وجدت
چون عقلت زیداً فاضلاً و کنت زیداً عالماً چهارم متعدی بسببه مفعول چون
اعلم داری و انبأ و اجبر و خبر و نبأ و حدث چون اعلم الله زیداً عمر فاضلاً بدانکه
این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب عقلت و مفعول سوم در باب
اعلمت و مفعول که مفعول معه یا بجای فاعل تواند نهاد و دیگر یا را باشد
و در باب اعطیت مفعول اول بمفعول الم ایسم فاعله لائق تر باشد و مفعول

فصل دوم بدانکه افعال ناقصه میفهمند اندکشان و صائر و کس و بآت و اج

وَأَصْحَى مَشَى وَعَادُوا ضُرَّ وَغَدَا وَرَاحَ وَمَا زَالَ وَمَا لَفَكَ وَمَا بَحَ وَمَا سَى وَ

ادام و لیست این افعال فاعل آنها تمام نشوند و محتاج به استند نمی باشند

نہارا نا قصہ گوشت و درخت اسمہ سے کہ جس نے اس کو مارا ہے کہنے میں ہے

و ان کا نام ہے ابو ذر غفاریؓ

[illegible]

یا سکن بنیاد لکھنوی زمین فعال در بعضی احوال بقاعل مہاسامہ متوجہ چو

بن مطرث مبارک یعنی فصل و اوراکان تمامه گویند و کان انده نیز باشد

صل بدانکه افعال مقاربه جائست عسسی و کادولرک و اوشت این افعال

جمله اسمیه سوز چون کان اسم را برقع کند و خبر انقبض الا که خبر اینها

مل مضارع باشد یا آن چون عسی زید آنخمس در آید و او را عسیم زید

سوره و شانه کف مضاعف الاذن و اعلم عیسیٰ بارش حیات و حقیقت

عنه الكبرية من محاربه و فضا

[illegible]

دوم چهارست نعم و محبت با برائی مدح و تبس و سار برای ذم و محبت

بعد فاعل است آنرا مخصوص بالمبدع یا مخصوص بالذم گویند و شرط

ما خل معك بل انا ما شديون نفوس الرجل زيدا مضاف بسوي

قصرت العجايز فيني فندى على يدي

وہوے علیہ السلام

۱۴۰۰/۰۵/۰۵

[illegible]

در این کتاب که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب

چون زید افضل من عمر و یا الف و لام چون جبار فی زید فی الافضل
یا یا صاف چون زید افضل القوم و عمل و در فاعل باشد و آن هموست
فاجل فضل که در دست است مستمصد شرا که مفعول مطلق باشد
عمل فعلش کند چون ابی بنی ضرب زید عمر اسم مضاف
مضاف الیه که چون جبار فی غلام زید بدانکه اینجا لام تحقیق مقدر
زیرا که تقدیرش آنست که غلام زید و اسم تام تمیز بنصب
کند و تمامی اسم یا بتونین باشد چون مانی السمار قدر را چه سجا یا بتقدیر
تونین چون عندی احد عشر رجلا و زید اکثر منک مالا یا بتونین متقیه چون
عندی قیفران بر یا بتونین جمع چون لاخیرین اعمالا یا بتونین جمع چون عندی عشرین
ماتسون یا بصاف چون عندی مائة عسلا یا زید و هم اسم مضاف یا زید و آن
و لفظ است کم و کذا کم برد و قسم است استفهامیه و جعیه کم استفهامیه تمیز را
بنصب کند و کذا نیز چون کم رجلا عندک و عندی کذا در جهاد کم خبریه تمیز را
کند چون کم مال الفقت و کم دار بقیث و کاهبی من جبار بر تمیز کم خبریه آید چون
توله تقالی کم من ملک فی السموات قسم دوم در عوامل مستوی بدانکه عوا
معنوی برد و قسم اول اید یعنی خلوت اسم از عوامل فطریه بدانکه او خبر را

عرب زید و الف و لام چون جبار فی زید فی الافضل
یا یا صاف چون زید افضل القوم و عمل و در فاعل باشد و آن هموست
فاجل فضل که در دست است مستمصد شرا که مفعول مطلق باشد
عمل فعلش کند چون ابی بنی ضرب زید عمر اسم مضاف
مضاف الیه که چون جبار فی غلام زید بدانکه اینجا لام تحقیق مقدر
زیرا که تقدیرش آنست که غلام زید و اسم تام تمیز بنصب
کند و تمامی اسم یا بتونین باشد چون مانی السمار قدر را چه سجا یا بتقدیر
تونین چون عندی احد عشر رجلا و زید اکثر منک مالا یا بتونین متقیه چون
عندی قیفران بر یا بتونین جمع چون لاخیرین اعمالا یا بتونین جمع چون عندی عشرین
ماتسون یا بصاف چون عندی مائة عسلا یا زید و هم اسم مضاف یا زید و آن
و لفظ است کم و کذا کم برد و قسم است استفهامیه و جعیه کم استفهامیه تمیز را
بنصب کند و کذا نیز چون کم رجلا عندک و عندی کذا در جهاد کم خبریه تمیز را
کند چون کم مال الفقت و کم دار بقیث و کاهبی من جبار بر تمیز کم خبریه آید چون
توله تقالی کم من ملک فی السموات قسم دوم در عوامل مستوی بدانکه عوا
معنوی برد و قسم اول اید یعنی خلوت اسم از عوامل فطریه بدانکه او خبر را

در این کتاب که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب

برخی کند چون رید قائم و اینجا گویند که زید مبتدأ است مرفوع بابتد او قائم خبر مبتدأ
 مرفوع بابتد او اینجا و نیز سبب دیگر است یکی آنکه ابتدا عامل است در مبتدأ و مبتدأ و خبر
 دیگر آنکه هر یکی از مبتدأ و خبر عامل است در دیگر و دوم مفعول مضارع از سبب
 و جازم فعل مضارع را بر رفع کند چون یضرب زید یا یضرب مرفوع است زیرا که
 خالیست از نا صلب جازم تمام شد و حال نحو جتسین الله تعالی و غیره
ختم در فوائد متفرقه که در احسن آن و احببت آن فصل
اول در توالع بدانکه تابع لفظیست که دو همی از لفظ سابق باشد با عراب
 سابق آنکه یجبت و لفظ سابق بر تسبیع گویند و حکم تابع آنست که همیشه در لغو
 موافق متبوع باشد و تابع پنج نوع است **اول** صفت و او تابعی است
 که دلالت کند بر صفتی که در متبوع باشد چون جاری بر رجل عالم یا بر صفتی
 که در متعلق متبوع باشد چون جاری بر رجل حسن علامه یا الوه متکلم
اول در ده چیز موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر و تذكیر و تأنیث و احوال
 و تنقیه و جمع و رفع و نصب و خبر چون عندهی رجل عالم و رجلاً عالماً
 و رجال عالمون و امرأة عالمة و امرأتان عالمتان و نسوة عالِمات ما قسم هم
 موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر و رفع و نصب و خبر چون جاری بر رجل عالم

عالم آنست مبتدأ است مرفوع بابتد او قائم خبر مبتدأ
 مرفوع بابتد او اینجا و نیز سبب دیگر است یکی آنکه ابتدا عامل است در مبتدأ و مبتدأ و خبر
 دیگر آنکه هر یکی از مبتدأ و خبر عامل است در دیگر و دوم مفعول مضارع از سبب
 و جازم فعل مضارع را بر رفع کند چون یضرب زید یا یضرب مرفوع است زیرا که
 خالیست از نا صلب جازم تمام شد و حال نحو جتسین الله تعالی و غیره
ختم در فوائد متفرقه که در احسن آن و احببت آن فصل
اول در توالع بدانکه تابع لفظیست که دو همی از لفظ سابق باشد با عراب
 سابق آنکه یجبت و لفظ سابق بر تسبیع گویند و حکم تابع آنست که همیشه در لغو
 موافق متبوع باشد و تابع پنج نوع است **اول** صفت و او تابعی است
 که دلالت کند بر صفتی که در متبوع باشد چون جاری بر رجل عالم یا بر صفتی
 که در متعلق متبوع باشد چون جاری بر رجل حسن علامه یا الوه متکلم
اول در ده چیز موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر و تذكیر و تأنیث و احوال
 و تنقیه و جمع و رفع و نصب و خبر چون عندهی رجل عالم و رجلاً عالماً
 و رجال عالمون و امرأة عالمة و امرأتان عالمتان و نسوة عالِمات ما قسم هم
 موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر و رفع و نصب و خبر چون جاری بر رجل عالم

در توالع بدانکه تابع لفظیست که دو همی از لفظ سابق باشد با عراب سابق آنکه یجبت و لفظ سابق بر تسبیع گویند و حکم تابع آنست که همیشه در لغو موافق متبوع باشد و تابع پنج نوع است

عالم آنست مبتدأ است مرفوع بابتد او قائم خبر مبتدأ
 مرفوع بابتد او اینجا و نیز سبب دیگر است یکی آنکه ابتدا عامل است در مبتدأ و مبتدأ و خبر
 دیگر آنکه هر یکی از مبتدأ و خبر عامل است در دیگر و دوم مفعول مضارع از سبب
 و جازم فعل مضارع را بر رفع کند چون یضرب زید یا یضرب مرفوع است زیرا که
 خالیست از نا صلب جازم تمام شد و حال نحو جتسین الله تعالی و غیره
ختم در فوائد متفرقه که در احسن آن و احببت آن فصل
اول در توالع بدانکه تابع لفظیست که دو همی از لفظ سابق باشد با عراب سابق آنکه یجبت و لفظ سابق بر تسبیع گویند و حکم تابع آنست که همیشه در لغو موافق متبوع باشد و تابع پنج نوع است

چون مرز برجل حار چهارم عطف بجز و او تا بعیت که مقصود باشد
نسبت بامتبعو عش بعد از حرف عطف چون جاری زید و حرف عطف
و هست در فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف است نیز گویند محم
عطف میان و او تا بعیت غیر صفت که متبع جار و روشن گرداند چون است
بابت ابو جعفر عمر و تکیه بعلم مشهور تر باشد و جاری زید ابو عمر و وقتیکه گشت
مشهور تر باشد **فصل دوم** در بیان منصرف غیر منصرف آنست که هیچ سبب از آن
منع صرف نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب منع صرف نباشد سبب منع صرف
عدل و وصف و تائید و معرفه و مجمله و ترکیب و وزن فعل و اشت
و وزن مریدان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلث و ثلث صفت
و عدل و در طلح تائید است و علم و در زلیب تائید است و علم و در طلح
تائید است بالف مقصوده و در جر تائید است بالف مقصوده و این
بجای و سبب است و در ابراهیم عجم است و علم و در ساج و مصباح
مستفی المجموع بجای و سبب است و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد و ز
فلسط علم و در نکران الف و وزن زائد تان است و وصف و در عثمان الف
و وزن زائد تان است و علم و تحقیق غیر منصرف آنست که یک معلوم شود **فصل سوم**

در بیان مرز برجل حار چهارم عطف بجز و او تا بعیت که مقصود باشد
نسبت بامتبعو عش بعد از حرف عطف چون جاری زید و حرف عطف
و هست در فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف است نیز گویند محم
عطف میان و او تا بعیت غیر صفت که متبع جار و روشن گرداند چون است
بابت ابو جعفر عمر و تکیه بعلم مشهور تر باشد و جاری زید ابو عمر و وقتیکه گشت
مشهور تر باشد **فصل دوم** در بیان منصرف غیر منصرف آنست که هیچ سبب از آن
منع صرف نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب منع صرف نباشد سبب منع صرف
عدل و وصف و تائید و معرفه و مجمله و ترکیب و وزن فعل و اشت
و وزن مریدان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلث و ثلث صفت
و عدل و در طلح تائید است و علم و در زلیب تائید است و علم و در طلح
تائید است بالف مقصوده و در جر تائید است بالف مقصوده و این
بجای و سبب است و در ابراهیم عجم است و علم و در ساج و مصباح
مستفی المجموع بجای و سبب است و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد و ز
فلسط علم و در نکران الف و وزن زائد تان است و وصف و در عثمان الف
و وزن زائد تان است و علم و تحقیق غیر منصرف آنست که یک معلوم شود **فصل سوم**

در بیان مرز برجل حار چهارم عطف بجز و او تا بعیت که مقصود باشد
نسبت بامتبعو عش بعد از حرف عطف چون جاری زید و حرف عطف
و هست در فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف است نیز گویند محم
عطف میان و او تا بعیت غیر صفت که متبع جار و روشن گرداند چون است
بابت ابو جعفر عمر و تکیه بعلم مشهور تر باشد و جاری زید ابو عمر و وقتیکه گشت
مشهور تر باشد **فصل دوم** در بیان منصرف غیر منصرف آنست که هیچ سبب از آن
منع صرف نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب منع صرف نباشد سبب منع صرف
عدل و وصف و تائید و معرفه و مجمله و ترکیب و وزن فعل و اشت
و وزن مریدان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلث و ثلث صفت
و عدل و در طلح تائید است و علم و در زلیب تائید است و علم و در طلح
تائید است بالف مقصوده و در جر تائید است بالف مقصوده و این
بجای و سبب است و در ابراهیم عجم است و علم و در ساج و مصباح
مستفی المجموع بجای و سبب است و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد و ز
فلسط علم و در نکران الف و وزن زائد تان است و وصف و در عثمان الف
و وزن زائد تان است و علم و تحقیق غیر منصرف آنست که یک معلوم شود **فصل سوم**

[illegible]

بذلکه نکره را بجمله خبری صفت توان کرد چون جاری بر کل البوه عالم
 و در جمله ضمیری عائد بنکره لازم باشد و هم تاکید و اوتابا بعیست که حا
 بتبع و را مقرر گرداند نسبت یا و شمول تا سامع را شک نماند و تاکید بر دو
 لفظی و سنوی تاکید لفظی تکرار لفظست چون زید زید فارحم و ضرب ضرب
 زید و ان ان زید اقام و تاکید معنوی به پشت لفظست نفس و عین و کل
 و کل و کل و جمع و کثرت و اجمع و اضع چون جاری زید نفسه و جاری الزید
 النفس و جاری الزید و ان نفسهم و عین ابرین تیا س کن و جاری الی الی
 کلاها و الی ان کلاها و کلاها خاصه به شنی و جاری النجوم کلامه
 و النجوم و اجمعون و البصعون بذلک اکتع و اضع و البصع اتباعه در
 پس بدون اجمع و مقدم بر اجمع نباشد و هم بدل و اوتابا بعیست
 که مقصود به نسبت او باشد و بدل بر چهار قسم است بدل الكل و بدل الاشتمال
 و بدل الغلط و بدل البعض بدل الكل آنست که بدلش بدلش بدلش
 چون جاری زید اخوکل و بدل البعض آنست که بدلش جز و تبدیل منه باشد
 چون ضرب زید رأسه و بدل الاشتمال آنست که بدلش متعلق بمبدل منه باشد
 چون سلب زید ثوبه و بدل الغلط آنست که بعد از غلط بلفظ دیگر میگویند

۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجده
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شقی و سعید فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین سعده و افسه اجمعه و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها الاله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم اتم منتهی برای تاکید
 چون کنید افضل من غیر و یا نیز دهم هجده
 مادام چون اقوم علی الایه شتار دهم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

و آن هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجده
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شقی و سعید فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین سعده و افسه اجمعه و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها الاله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم اتم منتهی برای تاکید
 چون کنید افضل من غیر و یا نیز دهم هجده
 مادام چون اقوم علی الایه شتار دهم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

و آن هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجده
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شقی و سعید فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین سعده و افسه اجمعه و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها الاله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم اتم منتهی برای تاکید
 چون کنید افضل من غیر و یا نیز دهم هجده
 مادام چون اقوم علی الایه شتار دهم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

و آن هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجده
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شقی و سعید فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین سعده و افسه اجمعه و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها الاله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم اتم منتهی برای تاکید
 چون کنید افضل من غیر و یا نیز دهم هجده
 مادام چون اقوم علی الایه شتار دهم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالمركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرّب مرفوع والمنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان وانها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس وهم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول معه والحال التمييز
 وهم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجر وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والمطلوب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالمركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرّب مرفوع والمنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان وانها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس وهم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول معه والحال التمييز
 وهم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجر وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والمطلوب

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالمركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرّب مرفوع والمنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان وانها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس وهم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول معه والحال التمييز
 وهم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجر وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والمطلوب

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالمركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرّب مرفوع والمنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان وانها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس وهم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول معه والحال التمييز
 وهم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجر وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والمطلوب

مضمون الحروف التي هي في هذا الكتاب

الحروف التي هي في هذا الكتاب

واللام والراء والنون والهمزة التي تنصب الاسماء وترفع الاخبار وهي
وان كان وكان وليكن ولعل وتحتها ما قبله وتدخل حينئذ على الافعال الضياء
وجزوات الزرار التي تنصب المنادي المضافات والشيء والشيء وهي خمسة يا ويا
وبيا وياي والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح
وهي الواو والفاء والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح
الاداء والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح
التي هي هي هي وان وحروف التحضير وهي الهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح
لفظا او تقدير او حرف التوقع وهو قد وحروف الاستفهام هو الهمزة والالف الفتح
وحرف الرفع وهو كذا وقد جاء بمعنى حقا وكذلك بالصدية وان كذا والالف الفتح
وتار التاثير فالتاثير منها كذا والالف الفتح والهمزة والالف الفتح والهمزة والالف الفتح
نون ساكنة تتبع حركة الآخر لا التاكيد لفعل من نون التاكيد بفتحة وسبعة وحرف
تدخل في الامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض وهم عقلت في النفي ط

قد تمت الخلاصة	
بسم الله الرحمن الرحيم	
الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب	

الحروف التي هي في هذا الكتاب

الحروف التي هي في هذا الكتاب

ملاحظات و تفسیرات در حاشیه و درون متن

و خبر و مرقعان ابدان خود زید قائم و الفاعل مرفوع و المفعول منصوب و نحو ضرب زید
عمر او مفعول باله اسم فاعله الضمیر مرفوع و نحو ضرب زید و اعلم ان کان صار و صرح و ليس
بالاشبهتين بلين و انوارها ترفع الاسم و نصب النحر نحو كان زيدا قائما و ان و ان لم يكن
المشقة و ايت و لكل نصب الاسم و رفع النحر نحو ان زيدا قائما و اما اذا اتصل بالاكسامة
فيبطل عملها نحو انما زيدا قائم و الحال منصوب نحو بان زيدا الكبار و طرعا ان كان المكان
منعوبان ايضا نحو حيث نوم الجماعة و انت حلفتك التيسير منصوب جباري عشره
رطلا و اسم النسبي كمنس كان نكرة غير مضادة و صلي نحو لما عمل في المدا و ا
من الكلام المثبت كذالك منصوب نحو عبار في القوم لان زيدا و المستثنى اصل الكلام
سجود الرق على البدل و نصب على الاستثناء نحو عبار في الازيد و زيدا و السادى المفعول
منضموم بالمتنوين نحو يازيد و السادى المضاف منصوب بالمتنوين نحو يا عبد الله
و عن الى و في و علا و على تخفض الاسم من زيد و كذا ليار و اذ كان و نحو زيدا و كذا
و حروف تخفض لمصنم بهى البار و الواو و التاء نحو بلسد لا معلق كذا و المضاف
مجرور نحو علام زيدا و الاعاء الاضافة مخصوصان بالاسم و علم ان كل اسم فيسبى
من تسعة اسباب و سبب ايقوم مقامها يكون في موضع النحر منصوبا بالمتنوين و هى
التعريف و التاكيد و وزن الفصل و الوصف الفصل و الجملة و التوكيد و صيغة مشتق

ملاحظات و تفسیرات در حاشیه و درون متن

ملاحظات و تفسیرات در حاشیه و درون متن

عوامل قیاسیہ

[illegible]

<p>عوامل معنوی</p>	<p>عامل فعل مضارع معنوی یا بد</p>	<p>دولت اقبال جابه شانزده سال</p>
<p>بمختص معنی بود عامل تعین در</p>	<p>و رضا عفا دو نیم ختم کردم بر د</p>	<p>و رضا عفا دو نیم ختم کردم بر د</p>

بسم الله الرحمن الرحيم

بشترین کلام خداوند علامت و خوشترین نقل است سید الانام علیه و علی له و صحابه الف
تجیه و سلام اما ای محضی مبارکه بنده عاصی التمسک بغضیل اسماء الهی محض فی آباد
برای افادت بتدیان سطر ای حید و تحقیق جمله و کلام اگر کتب معتبره رضی و مثل شرح صمدیه
صدر الدین مبنی و غیره جمع بنو دم و عمل الارض فی تحقیق احواله و کلام نام نهاد اسماء
ناظران انصاف اند اگر خطائی بنمید باصلاحش کوشند و اگر لغزشی یابند بذیل عفو بگذرند

میرزا محمد علی قزوینی

بیت تحقیق و این شبهه بطریق خبر خارج شد چنانکه مطری گفته که جمله شرطیه حال شرطیه
زیرا که اوستقبل است هرگاه قصد غائی که جمله شرطیه حال آید گوی جانی زید و مهران
یعطای منی جمله شرطیه اولاً افعال گردانی سوم در حایه حالیه زیرا ربط ضرورت و جمله اسمیه بود و در
هر دو ربط داده میشود و یا مجرور و یا مجرور ضمیر مثل لا تقربوا القبور و تمسکاً و لکن جمله الفاعل
و سخن محصیه و رسمی الذین کذبوا علی اللہ و وجوههم مسبوقة و هرگاه جمله اسمیه بعد عاطف باشد
مثل کریمه فجار یا استایا یا اوهم فالکون یا جمله اسمیه که مضمون جمله بود مثل لم یذکر
الکتاب لاریب فیہ آوردن او ممنوع باشد و در فعلیه که در ان فعل مضارع مثبت بغیر
باشد مجرور ضمیر کافیهست مثل جاز زید کسر و یا قد ضمیر مع و او واجب بود مثل لم یذکر
و قد تعلمون انی رسول اللہ الیکم جمله تعلیمون حال زو او در تودونی قوس است اگر مضارع
منفی باشد یا ماضی مثبت یا مضارع منفی مثل امیست درینکه ربط ضمیر و او هر دو مجرور
ضمیر باشد یا تفصیلتش کن اگر مضارع منفی باشد مثل مثبت باشد در زو ضمیر مجرور و او
مثل و مالکنا لا تؤمنون باشد و اگر بود آید بنده صبح مبتدا مقدر بود چنانکه در تسهیل منصوص
و اگر منفی لم و لا و ماسوی است در ان هر دو جاز است لکن چون حرف استقبال
درینجا دخلی ندارد و اگر ماضی مثبت بعد لا آید مثل یا یتیم من رسول لا کانوا به مستهزؤ
یا لیس لفظ اولی لا ضربه ان اطاع او عصی ضمیر و خلو و او لازم بود و اگر حال مؤکده

۴۲
که قید و محال نیست که چنانچه در این کتاب مذکور است

۵۴
 چو کز کربلا
 نغمه زبانش
 بود غدا در خواب
 انشان ششگاه امید
 بوی عفت با حاکم
 سیاه شده است
 بر خاوری انشان
 آن کردستانند
 ۵۵
 بی بی
 ۵۶
 گریه و جگر
 بی بی

این مکتوب در روز شنبه
 در اول شهریور ماه
 در وقت یک ساعت
 من خواجه یوسف بن
 دیباج نام بنزد که
 بیک نفر از کاتبین
 است پس از آنکه
 من خواجه یوسف بن
 علی بن خواجه یوسف بن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فعل ضعیف یعنی تا موجود بودن دو حال که منتقل نشود ضعیف است متروک
میباشد و اگر فعل ماضی غیر انهیست در آن هر سه وجه جاز است و در ماضی مثبت از
لفظ قد ضرورت اگر چه مقدار باشد مثال قد مضی که میگوید که من آن یوسف را
لکم و قد کان فریق شتم و مثال قد مضی که میگوید که من آن یوسف را
رؤت الینا و همین است مذنب فراموش و ماضی و جماعتی از محققین میگویند
که تمامی بصیرت میگویند که فیض از قبیل تقدیر قد مضی زیرا که وقوع جمیع افعال
کثیر است و اختیار کرده است و البتة حق است هم بلکه معمول واقع شود محل
نصب است بلکه باید آن فعل باشد و جمل در صورت فعل واقع شود اول جمله
فعل و مثال قال فی غلبه شد و هم معمول فی باب کثرت و محو آن معمول است
باب اعلات واقع شود سوم جمله که حال متعلق واقع شود و گاهی جمله که مفعول واقع
میشود و مانند این فعل باشد پس محل ارفع بود و این بیابان است هم جای
جمله که مضاف الیه واقع شود فعلیه باشد خواه محمول او جر است مثلاً اکثر اوقات کان
مثلاً و اگر او را اسم فاعل و جزو جموعه باشد مثل ان چون او را جار و ضمیر است و ضمیر
که یک اسمیت و قائل مضاف بود مثل انما جار و ضمیر و او را ظرف مکان است
بجانب جمله مضاف نمیشود و در احوال اکثر اوقات حیث بیابان جمله فعلیه بود

فعل ضعیف یعنی تا موجود بودن دو حال که منتقل نشود ضعیف است متروک
میباشد و اگر فعل ماضی غیر انهیست در آن هر سه وجه جاز است و در ماضی مثبت از
لفظ قد ضرورت اگر چه مقدار باشد مثال قد مضی که میگوید که من آن یوسف را
لکم و قد کان فریق شتم و مثال قد مضی که میگوید که من آن یوسف را
رؤت الینا و همین است مذنب فراموش و ماضی و جماعتی از محققین میگویند
که تمامی بصیرت میگویند که فیض از قبیل تقدیر قد مضی زیرا که وقوع جمیع افعال
کثیر است و اختیار کرده است و البتة حق است هم بلکه معمول واقع شود محل
نصب است بلکه باید آن فعل باشد و جمل در صورت فعل واقع شود اول جمله
فعل و مثال قال فی غلبه شد و هم معمول فی باب کثرت و محو آن معمول است
باب اعلات واقع شود سوم جمله که حال متعلق واقع شود و گاهی جمله که مفعول واقع
میشود و مانند این فعل باشد پس محل ارفع بود و این بیابان است هم جای
جمله که مضاف الیه واقع شود فعلیه باشد خواه محمول او جر است مثلاً اکثر اوقات کان
مثلاً و اگر او را اسم فاعل و جزو جموعه باشد مثل ان چون او را جار و ضمیر است و ضمیر
که یک اسمیت و قائل مضاف بود مثل انما جار و ضمیر و او را ظرف مکان است
بجانب جمله مضاف نمیشود و در احوال اکثر اوقات حیث بیابان جمله فعلیه بود

فعل ضعیف یعنی تا موجود بودن دو حال که منتقل نشود ضعیف است متروک
میباشد و اگر فعل ماضی غیر انهیست در آن هر سه وجه جاز است و در ماضی مثبت از
لفظ قد ضرورت اگر چه مقدار باشد مثال قد مضی که میگوید که من آن یوسف را
لکم و قد کان فریق شتم و مثال قد مضی که میگوید که من آن یوسف را
رؤت الینا و همین است مذنب فراموش و ماضی و جماعتی از محققین میگویند
که تمامی بصیرت میگویند که فیض از قبیل تقدیر قد مضی زیرا که وقوع جمیع افعال
کثیر است و اختیار کرده است و البتة حق است هم بلکه معمول واقع شود محل
نصب است بلکه باید آن فعل باشد و جمل در صورت فعل واقع شود اول جمله
فعل و مثال قال فی غلبه شد و هم معمول فی باب کثرت و محو آن معمول است
باب اعلات واقع شود سوم جمله که حال متعلق واقع شود و گاهی جمله که مفعول واقع
میشود و مانند این فعل باشد پس محل ارفع بود و این بیابان است هم جای
جمله که مضاف الیه واقع شود فعلیه باشد خواه محمول او جر است مثلاً اکثر اوقات کان
مثلاً و اگر او را اسم فاعل و جزو جموعه باشد مثل ان چون او را جار و ضمیر است و ضمیر
که یک اسمیت و قائل مضاف بود مثل انما جار و ضمیر و او را ظرف مکان است
بجانب جمله مضاف نمیشود و در احوال اکثر اوقات حیث بیابان جمله فعلیه بود

پیچیده جمله واقع در جواب شرط جازم یعنی آن خویش مجلس جز بست خود من نصیب الله
 فلا یأوی که اگر برین جمله جوابیه از فحاشیه در آید واجب بود سمیت آن وجود این جواب
 خود آن نصیب سینه بیاقت است ایدیم اذ هم تقطعون و اگر این جمله مصدر مضارع
 بود مجزوم باشد لفظاً و محلاً هر دو خود آن نصیب آخرت قسم ششم جمله است که تابع
 بود محمول و در رفع و نصب و جر و نافی متوع خواهد بود و این جمله نزد جمهور بر دو
 اول جمله منعوت بهما که لغت از منعوت واقع شود و آن محمول رفع و نصب
 باشد و دوم جمله معطوف بحرف مثل و کم و الی الطیر فوتم صافات و یقین
 و مختصری و این چنین و این ناکت این شام جمله سببه را زیاده نموده مثل و اکثر انجومی
 الذین ظلموا قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محمول و در رفع و نصب و جر بست
 باشد و آن معطوف باشد مثل زید قام و قعد ابوه و یابدل بشرطیکه از جمله تبعه و ادا
 مراد و فی باشد مثل قول شاعر شعر اقول لرحل لا یقیم عنده نایب و الا فکن فی
 السیر و اگر مسلم باشد تمام شد محمل منفکانه بر طبق تقسیم شیخ بهار الدین علی التام و دیگر
 گفت علی صدر الدین المدنی شارح صمدیه که این شام مخسنی گفته از حل که بر
 شان محلی از اعراب است یکی جمله شناه است که محمل و نصب است مثل است عظیم
 و یقین طراسن قولی و کفر فیه و الله العذاب الا کتب و و مایی گفته که پیش

این جمله را در رفع و نصب و جر و نافی متوع خواهد بود و این جمله نزد جمهور بر دو
 اول جمله منعوت بهما که لغت از منعوت واقع شود و آن محمول رفع و نصب
 باشد و دوم جمله معطوف بحرف مثل و کم و الی الطیر فوتم صافات و یقین
 و مختصری و این چنین و این ناکت این شام جمله سببه را زیاده نموده مثل و اکثر انجومی
 الذین ظلموا قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محمول و در رفع و نصب و جر بست
 باشد و آن معطوف باشد مثل زید قام و قعد ابوه و یابدل بشرطیکه از جمله تبعه و ادا
 مراد و فی باشد مثل قول شاعر شعر اقول لرحل لا یقیم عنده نایب و الا فکن فی
 السیر و اگر مسلم باشد تمام شد محمل منفکانه بر طبق تقسیم شیخ بهار الدین علی التام و دیگر
 گفت علی صدر الدین المدنی شارح صمدیه که این شام مخسنی گفته از حل که بر
 شان محلی از اعراب است یکی جمله شناه است که محمل و نصب است مثل است عظیم
 و یقین طراسن قولی و کفر فیه و الله العذاب الا کتب و و مایی گفته که پیش

چون مستثنی در کتاب نحو میز برای فایده طلبان

بدانکه مستثنی العطفیت که مذکور باشد بعد الا و اخوات آن یعنی غیر و سوا و حاشا و خلا
و عدا و اخلا و ما عدا و لیس و لا لیکن تا غایب گردد که منسوب نیست بسوی مستثنی آنچه نسبت
کرده شده است بسوی مایل می و آن بر دوست متصل و منقطع متصل آنست که
خارج کرده شود از متعدد و باقظ الا و اخوات می مثل جابر فی القوم الا زید اینست
که در قوم داخل بود از حکم می خارج کرده شد و منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا
و اخوات می و خارج کرده شود از متعدد و بسبب آنکه مستثنی داخل نباشد در مستثنی مانند
مثل جابر فی القوم الا حار که حار در قوم داخل نبود بدانکه اعراب مستثنی بر چهار قسم
اول آنکه اگر مستثنی بعد الا در کلام موجب واقع شود پس مستثنی همیشه منصوب باشد
نحو جابر فی القوم الا زید و کلام موجب آن باشد که نفی و نهی و استقها م نباشد
و همچنین در کلام غیر موجب اگر مستثنی را بر مستثنی منته مقدم گردانند منصوب خواهند
نحو جابر فی القوم الا زید و احد و مستثنی منقطع همیشه منصوب باشد و اگر مستثنی بعد خلا
و عدا واقع شود بر مذرب اکثر علما منصوب باشد و بعد ما عدا و لیس و لا لیکن
همیشه منصوب باشد نحو جابر فی القوم خلا زید و عدا زید الخ اعراب قریه آنکه مستثنی

باید دانست که
مستثنی در کتاب نحو
در پیش کتابین نزد
مستثنی افعال از
نیز که در زبان عربیست از
بسیار است و در این کتاب
دارد و در میان چون
معانی افعال در این کتاب
و میان مقید یافتند
و افعال شمرند و در

استثناء ذکر کرده
و ظاهر اینست که
باشند و همیشه بعد از
باشد منصوب به قبول
نماید و غیره و سوا و عدا
از سوا و عدا و لیس و لا
استثناء منقطع است
بود و افعال مقید و مقید
بر افعال و افعال مقید
نفسی است و افعال مقید
حقیقت مذکور است

عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالله بن علی بن ابی طالب

بعد از آن کلام غیر موجب واقع شود و مستثنی منه هم مذکور باشد پس در آن دو وجه است
یکی آنکه منصوب باشد سیل تشبیه و دیگر آنکه بدل باشد از ماقبل خویش چون جار
اَعَدَّ الْاَزِيدَ الْاَزِيدَ سَوْمَ اَمَكَمْ تَسْتَنِي مَفْرَعٌ بَاشْتَنِي مَسْتَنِي مَنَ مَذْكَرٌ بَاشْتَنِي مَذْكَرٌ
غیر موجب واقع شود پس اعراب مستثنی بالادنی صیغوت بحسب اعراب مختلف باشد نحو جار
الازید و ماریت الازید و امرت الازید چهارم آنکه مستثنی بعد لفظ غیر و سومی
واقع شود پس مستثنی را مجرور خوانند و بعد حاشا بر ذنب اکثر تخریج و باشد و بعضی نصب
هم جایز و شش و اند چون جار فی القوم غیر زید و سومی زید و سوار زید و حاشا زید و بد
اعراب لفظ غیر مثل اعراب مستثنی بالادنی باشد و در صیغ صوتهای مذکور و چنانکه گوی جار
القوم غیر زید و غیر جار و ما جار فی غیر زید القوم و ما جار فی اَعَدَّ غیر زید و غیر زید و
ما جار فی غیر زید و ماریت غیر زید و امرت بغیر زید و بد آنکه لفظ غیر موضوع است
برای صفت و گاه برای استثناء آید چنانکه الابرار استثناء موضوع است و گاه در
مستعمل شود قوله تعالی لو کان فیها آلهة الا الله لقد تافهت یعنی غیر الله و الله لا اله الا الله

خاتمه لطیف

۱۲۷۲

بعد از سپاس خالق انس و جان گفت سید کون مکان واضح باد که نسخه نویسی برای
خواندن بتیان و یاد گرفتن مضامین آن مختصر است کافی و باعث تسهولت

باز نیست دست طلب
پیشانی در این بنابرین طلب کرب
از آن بهر محقق گفت گران بیکم از گفت
در طبع عالی هم در خنده چشم درین بگویند
من بندگان کردگار را بی الاطلاق بگویم
بناشاق نشی نو کشور ستودگان
بیکباره بگویند خوب زایش محمد و الطاهر و زکاء
زنده بکار و در کار جانی حرمین
چشم حسین و چشم شریفین
آمین است بکلمه اتفاق افتاد چون
بخت استوار و پس کتاب منبج
بخت استوار و پس کتاب منبج
وزار باب طبع و تخریج
منظم نظم و دیبای مزید و زائد
از واد غربت عوالم بحث استوار و عوالم
منظم نظم و دیبای مزید و زائد
از واد غربت عوالم بحث استوار و عوالم

عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالله بن علی بن ابی طالب

CALL No. {

191320

ACC. NO.

10444

AUTHOR

TITLE

Class No. 191320

Acc. No. 10444

Book No. 10444

Author

Title

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
7290692	5/3/33		



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

